

به بهانه تکفیر هاشم آغاچری از سوی قبیله روحانیت:

چهار ویژگی تاریخی روحانیت در ایران

نژاد پرستی و انحصار طلبی منشا اصلی ایجاد نهاد شورای نگهبان در قانون اساسی است تا برتری تشخیص روحانیت نسبت به مردم و نمایندگان آنها را قانونی سازد
فلسفه وجودی مجمع تشخیص مصلحت نظام این است که بنا به مصالح طبقه روحانیت و تداوم حاکمیت این طبقه بر ملت (حفظ نظام) اقدام به نقض اصول و قوانین نماید
مصلحت در قاموس طبقه روحانیت، نام زیبایی است
که بر روی "اپورتونیزم" و "فرصت طلبی" نهاده شده است
اساس اندیشه روحانیت عبارت است از بازگشت به اندیشه های گذشتگان و تجویز نسخه های تاریخ گذشته برای نیازهای جدید بشر
روحانیت، جامعه را به پارادایم های جوامع ۱۴۰۰ سال قبل بازمی گرداند تا در چنان شرایطی نسخه های تاریخ گذشته اش شفا بخش گردد
اندیشه ایمانی در رویارویی با اندیشه های استدلالی ناتوان بوده و برای دفاع از خود به سلاح تکفیر پناه می برد
طبقه روحانیت از نظر اقتصادی غیرمولد و تورم زاست و از نظر فرهنگی سبب ایجاد بیماریهای اخلاقی و ناهنجاریهای روانی در جامعه شده است

دکتر مسعود امید masoudomidir@yahoo.com

آقای هاشم آغاچری در سخنرانی خود در همدان به کنکاشی در باره اسلام و روحانیت پرداختند و روی مسائلی انگشت گذاشتند که نه تنها روحانیت بلکه روشنفکران دینی نیز پاسخی در دفاع از این دین تخریبی و نماینده اصلی آن یعنی روحانیت ندارند. لذا سلاح همیشگی روحانیت یعنی "تکفیر" در برابر "اندیشه" بار دیگر نمایان شد. کلیه جناحهای فکری روحانیت از آقای خاتمی و کربوبی تا جنتی و مشکینی به آقای آغاچری حمله کردند و "اندیشه" و "گفتگو" را با "تکفیر" و "مارک" پاسخ دادند. این رویداد بار دیگر نشان داد روشنفکرانی که در شناخت روحانیت، به جناح بندی فکری روحانیون می پردازند و آنها را به مترقی و مرتجع یا مدرن و سنتی تقسیم بندی می کنند از این واقعیت تاریخی غافلند که "روحانیت" به عنوان یک "قبیله" و "طبقه" دارای هویتی مستقل از اعضای روحانی خود می باشد. کلیه روحانیون اعم از سنتی و بنیادگرا و لیبرال علیرغم اختلافات فکری که دارند همگی در قبیله روحانیت قرار دارند و از این هویت قبیلگی که فراتر از اندیشه های جناحی آنهاست دفاع می کنند. از آنجایی که تاکنون کمتر به پدیده "روحانیت" به مثابه یک "قبیله" و "طبقه" پرداخته شده است و تحقیقات در باره این طبقه عمدتاً معطوف به بررسی افکار مختلف در بین روحانیون بوده است، این نوشتار فرصت کنونی را غنیمت شمرده و به بررسی ویژگی های "قبیله روحانیت" می پردازد و از این گذر روشن می سازد که چرا قبیله روحانیت در ایران، علیرغم وجود افکار مترقی در بین برخی از روحانیون، همواره ضد توسعه بوده است. این بررسی نشان خواهد داد که چرا مراجع آزاده ای چون آقای منتظری نیز هنوز به دفاع از آزادی اندیشه یک اندیشمند یعنی هاشم آغاچری نپرداخته اند و برخی از روشنفکران دینی نیز با توجیه اینکه "سخنان آغاچری در این شرایط به مصلحت نبود" سعی دارند تا سنخیت ایدئولوژیک خود با "قبیله روحانیت" را پنهان سازند. رویداد اخیر و رویدادهای مشابه که در تاریخ روحانیت ایران فراوان بوده است نشان می دهند که "دینداری" و "آزادگی" قابل جمع نیستند مگر آنکه "دینداری" تحت حاکمیت "آزادگی" قرار گیرد. تاریخ ملل نشان داده است که "سکولارها" قادر به تحمل "دینداران" و دفاع از حقوق آنها هستند ولی "دینداران" کمتر از چنین ظرفیتی برخوردارند.

ویژگی های طبقه روحانیت

طبقه روحانیت دارای ویژگی های پایداری است که ماهیت آن را از سایر طبقات مجزا می سازد. کلیه جناح های فکری روحانیون از این ویژگی ها برخوردار هستند ولی با درجات متفاوت. اختلافات فکری روحانیون سبب شده است تا "روحانیت" به عنوان هویتی مستقل از زیرمجموعه روحانی آن از دیده ها پنهان مانده و تصور شود که "روحانیت" پدیده ای است متشکل از اعضای روحانی آن. ذیلا به ویژگی های پایدار "طبقه روحانیت" که پدیده ای مستقل از اعضای روحانی آن بوده و بر این اعضا تسلط دارد پرداخته می شود.

ویژگی اول روحانیت: نژادپرستی و انحصار طلبی

ماهیت وجودی روحانیت شیعه بر اساس روایتی از عمر بن حنظله و ابو خدیجه استوار است که روحانیون و فقها را نواب عام امام عصر می داند. این طبقه دارای ایدئولوژی نژاد پرستانه در تفسیر تاریخ است. "قوم بنی اسرائیل" را در مقطعی از تاریخ "نژاد برتر" می داند، پیوند نژادی-خونی را ملاک جانشینی پیامبر و امامان قرار می دهد و پسر ارشد بودن را برای جانشینی رهبری و امامت ضروری می داند و این نژاد پرستی را "نصب الهی" می نامد و در برابر "انتخاب مردمی" قرار می دهد. امامان را معصوم می نامد و قانون نسبیت و خطاپذیری انسان را در مورد آنها استثنا می کند زیرا قائل به نژاد برتر (انسان کامل) است. تنها یک ایده و اندیشه (دین) را حق دانسته و بقیه ادیان و اندیشه ها را باطل می شمارد و آنها را تحت سیطره دین خود می پسندد (الاسلام العلی و لا یعلی علیه). برای غیرمسلمانان حقوقی قائل نیست و آنها را شهروند درجه دوم میدانند و این تبعیض را در احکام فقهی خود مدون کرده است. شیخ فضل الله نوری با تکیه بر همین فقه، علت مخالفت خود با مشروطه را در مغایرت داشتن خواسته های مشروطه خواهان ("آزادی" و "مساوات") با احکام مسلم اسلام می دانست. تغییر عقیده و خروج از دسته مسلمانان، ارتداد نامیده شده و مستوجب مرگ. چنانچه، روحانیون نوگرایی چون آقای منتظری و محسن کدیور نیز در محکوم کردن قتل های زنجیره ای فقط به مصادیق ارتداد ایراد داشتند و حکم ارتداد را رد نکردند، چراکه آنها نیز این حکم فقهی را الهی دانسته و نقد آن را مغایر با نص فلذا جایز نمی دانند. بهشت را از آن مسلمانان دانسته و هرکس که خارج از این قبیله باشد گمراه خوانده می شود. دگر باشی و دگر اندیشی، انحراف از صراط مستقیم و مستوجب مجازات است. محققین تنها حق سوال از علمای روحانی دارند و شک استدلالی در مسلمانات دینی روحانیت گناه و عناد تلقی می شود. این طبقه فقط به گوش شنوا و انسانهای مقلد نیاز دارد و خود را از یادگیری از غیرروحانیت بی نیاز می داند زیرا روحانیت را طبقه برتر می داند. کینه ضد مشروطه و ضد مصدق روحانیت نیز به این دلیل است که این طبقه حاضر به پذیرش برتر از خود نیست. هیچ مقام روحانی تاکنون به برتر بودن مصدق اعتراف نکرده است و در بهترین تحلیل او را مرد خوبی می دانند ولی خود را بی نیاز از آموختن از غیر معممین می دانند. آقای خمینی وقتی به برتری ایدئولوژیک و تسلط قرآنی تراب حق شناس مواجه می شود به جای اعتراف به این برتری و با اتکا به فرضیه برتر بودن روحانیت، تراب را با کعب الاحبار مقایسه می کند و به خود آرامش می دهد. آقای خاتمی نیز در اعتراض به سخنان آغاجری، هرگونه انتقاد از طبقه روحانیت (نه فرد روحانی) را محکوم می کند. این نژاد پرستی و انحصار طلبی، منشا اصلی ایجاد نهاد شورای نگهبان در قانون اساسی است تا برتری تشخیص روحانیت نسبت به مردم و نمایندگان آنها را قانونی سازد و انتخاب مردم را در چارچوب انتصاب روحانیت (نظارت استصوابی شورای نگهبان) محدود سازد و این انحصارطلبی را "مردم سالاری دینی" یا "دموکراسی اسلامی" می نامد (تز آقای خاتمی). دادگاه ویژه روحانیت نیز بر اساس این ایدئولوژی نژادپرستانه تشکیل شد زیرا طبقه ویژه باید همه چیزش ویژه باشد و هیچ فرد روحانی و غیر روحانی حق نداشته باشد به ماهیت "طبقه روحانیت" بپردازد و این طبقه که فراتر از افراد روحانی است همچنان مقتدر باقی بماند. هدف اصلاحات آقای خاتمی نیز چیزی نیست جز تداوم حاکمیت طبقه روحانیت در ایران (حفظ نظام). لذا، اصلاحات واقعی را اصلاحاتی می داند که رهبری روحانیت را پذیرفته باشد و در استخدام این طبقه در آید. سایر حرکت های اصلاحی با مارک افراط یا تفریط محکوم شده و خطرناک نامیده می شوند. چنانچه آقای خاتمی بارها نگرانی خود را از رشد اندیشه های سکولار در ایران ابراز داشته است و با سکولاریسم به عنوان یک اندیشه برخوردار از قواعد گفتگوی استدلالی داشته و همواره آن را یک توطئه و خطر نامیده و از این طریق مورد تکفیر قرار داده است.

روحانیت، تنها طبقه ای است که از خدمت وظیفه و پرداخت مالیات معاف است و بدون آنکه تولیدی داشته باشد مصرف کننده بودجه عمومی است. فعالیت خدماتی و فرهنگی این طبقه نیز سالب آزادی ملت با عناوینی چون فساد اخلاقی و غیره است و محدودیتهایی که برای جوانان ایجاد کرده است سبب ایجاد عقده های جنسی و تبدیل خواسته های طبیعی بشر به گناه و تابو شده است. لذا، این طبقه از نظر اقتصادی غیرمولد و تورم زاست و از نظر فرهنگی سبب ایجاد بیماریهای اخلاقی و ناهنجاریهای روانی در جامعه شده است.

ویژگی دوم روحانیت: اپورتونیسیم و فرصت طلبی

مرحوم سیدعبدالکریم حائری بنیان گذار حوزه علمیه قم معتقد بود که اسلام رفتنی است و روحانیت، وظیفه حفظ اسلام را به عهده دارد و برای انجام این مهم استفاده از هر وسیله ای جایز است. چنانچه ایشان در همکاری با رضاشاه حاضر شدند مدرس را قربانی کنند زیرا حفظ طبقه روحانیت را اولی ترین وظیفه خود می دانستند. آقای خمینی نیز بارها به این برتری طبقه روحانیت تاکید داشته و آقای خاتمی نیز در محکوم کردن سخنان آقای آغا جری گفت: "روحانیت تشیع بزرگترین پاسدار حقیقت دین و معارف اسلامی... بوده است... روشنفکر واقعی کسی است که در جهت تقویت نظام و نهاد روحانی برآید". یعنی ایشان روشنفکر را کسی می داند که مستخدم این طبقه برتر (روحانیت) باشد. این نوع نگرش به طبقه روحانیت سبب شده است تا "حفظ و تقویت روحانیت" هر وسیله ای را توجیه کند. مواضع دموکراتیک آقای خمینی در پاریس با همین مصلحت انجام گرفت تا بتواند افکار عمومی را در حمایت از جمهوری اسلامی جلب کند و به محض حاکم شدن، سخنان قبلی خود را فراموش کرده و تلاش کرد تا کلیه طبقات را در خدمت و اطاعت طبقه روحانیت در آورد. انقلاب فرهنگی نیز با چنین هدفی انجام گرفت تا آموزشها و ایدئولوژی روحانیت را بر دانشگاهها مسلط سازد. وحدت حوزه و دانشگاه هم چیزی نبود جز استخدام دانشگاه توسط حوزه علمیه. روشنفکری و تحزب در اوایل انقلاب سرکوب شد تا رقبای اصلی روحانیت را از میدان خارج سازد و برخی از روشنفکران دینی نیز به دلیل سنخیت ایدئولوژیک با "طبقه روحانیت" در خدمت این حرکت درآمدند. البته این فرصت طلبی ها با بهره گیری از فضا و جو زمانه انجام شد و نیت اصلی خود را در پشت آن پنهان نمود. آقای خمینی به سید مهدی هاشمی قول داد که اگر به دستورات آقای ری شهری گوش داده و اقدام به اعتراف تلویزیونی فرمایشی نماید او را خواهد بخشید ولی اعترافات او را دلیل مقصر بودن و اعدام او و بعدها حذف رقیب خود یعنی آقای منتظری قرار داد. این اپورتونیسیم تا جایی بود که ایشان در پاسخ سوال آقای سرحدی زاده وزیر کار وقت اعلام کرد که دولت اسلامی حق تعطیل کردن احکام اسلام را نیز دارد، یعنی طبقه روحانیت از احکام مسلم اسلامی نیز برتر است. بسیاری از روحانیون به مدت ۱۲ قرن حکم مسلم اسلامی یعنی ضرورت اقامه نماز جمعه را تعطیل کردند ولی نقد و تعطیلی این احکام را فقط در انحصار روحانیت می دانند. آقای خاتمی نیز بارها تاکید داشته است که هدف مردم سالاری دینی او حفظ نظام و روحانیت است. یعنی مصلحت روحانیت و حکومت اسلامی اصلی ترین دغدغه ایشان است نه حقوق بشر که فراتر از هر دین و آئینی است. فلسفه وجودی مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز این است که بنا به مصالح طبقه روحانیت و تداوم حاکمیت این طبقه بر ملت (حفظ نظام جمهوری اسلامی) اقدام به نقض اصول و قوانین نماید. مصلحت در قاموس طبقه روحانیت نام زیبایی است که بر روی "اپورتونیسیم" و "فرصت طلبی" نهاده شده است. تقیه نیز بر اساس مصلحت روحانیت جایز شمرده می شود. "عوام زدگی" روحانیت که آقای آغا جری و آقای مطهری به آن اشاره داشته اند نیز ناشی از فرصت طلبی روحانیت است تا با همسویی با عوام در زمانی که قدرت سرکوب ملت را ندارد به حاکمیت خود ادامه دهد ولی این عوام زدگی در زمانی که روحانیت به حاکمیت می رسد و ابزار سرکوب را در دست می گیرد از بین می رود. اشتباه بزرگ محمد حنیف نژاد این بود که عوام زدگی روحانیت را دلیلی بر پتانسیل مردمی شدن روحانیت می دانست و معتقد بود که با بسیج ضد سلطنت مردم، روحانیت نیز به صفوف مردم خواهند پیوست. آن اندیشمند بزرگ، پدیده "قدرت" و "حاکمیت" را در تحلیل روحانیت نادیده می گرفت و لذا قادر به درک خطر عظیم روحانیت در تاسیس استبداد دینی نبود.

فرصت طلبی روحانیت سبب ایجاد نوع ویژه ای از حکومت استبدادی در ایران شده است که رژیم حاکم به هیچ اصل و قاعده و قراردادی پایبند نیست. آقای خمینی نیز در پاسخ به نامه آقای سرحدی زاده وزیر کار دولت موسوی

گفت که دولت اسلامی بطور یکجانبه می تواند قرارداد خود با ملت را زیرپا بگذارد. ایشان با این سخنان، ماهیت خودکامه حکومت مد نظر خود را معرفی نمودند ولی بسیاری از نیروها به دلیل آنکه سخنان فوق در رقابت با جناح راست عنوان شده بود برای این رویه خودکامه کف زدند. زیرپاگذاشتن قانون اساسی توسط آقای خمینی نیز یک اصل اولیه بود نه اقدام موقت ایشان در دوران جنگ زیرا پس از پایان جنگ نیز ادامه یافت و آزادی بیان آقای منتظری را بر خلاف قانون اساسی سلب نمود.

ویژگی سوم روحانیت: واپس گرایی و ضد نوگرایی

اساس اندیشه روحانیت عبارت است از بازگشت به اندیشه های گذشتگان و تجویز نسخه های تاریخ گذشته برای نیازهای جدید بشر. این ویژگی در اشکال متفاوتی ظاهر می شود. عده ای از روحانیون پیرو روش سنتی هستند و احکام و قوانین ۱۴۰۰ سال گذشته را به عنوان مسلمات دینی و قوانین الهی پذیرفته و خواهان تحمیل آنها بر ملتها هستند. نوع منفعل این روش سنتی در مراجع و روحانیون سنتی مشاهده شده و نوع فعال آن بنیادگرایی اسلامی را ایجاد کرده است که آقای خمینی از بنیانگذاران این نوع بنیادگرایی در ایران بود. عده ای دیگر پیرو روش "احیا دینی" هستند و از دستاوردهای علوم جدید استفاده می کنند تا دین را در شکل مورد پسند انسان امروز عرضه نمایند و از اینطریق، تسلط روحانیت به عنوان متولیان دین را تداوم بخشند (خواسته یا ناخواسته). وحدت کلیه این رویه ها در نیش قبر گذشتگان و نگاه به گذشته به جای نگاه به آینده و مبادرت به خلاقیت و نوآوری است. لذا، این نوع جوامع همواره عقب مانده هستند و مصرف کننده تولیدات جوامع متمدن. کتاب قرآن که ۱۴۰۰ سال پیش به زبان عربی و برای حل مشکلات قوم عرب آنزمان توسط حضرت محمد ارائه شده بود نسخه دائمی برای همه زمانها و مکانها تلقی شده و سعی می شود تا به نام امر به معروف و نهی از منکر بر جوامع جدید تحمیل گردد. تضاد این نسخه های قدیم با نیازهای بشر جدید (۱) یا منجر به یک رنسانس ایدئولوژیک و علمی شدن اندیشه بشر خواهد شد چنانچه غرب این راه را انتخاب کرد و از زندان ۷۰۰ ساله قرون وسطی که اندیشه دینی برای او آفریده بود خلاص شد و انسان را از بندگی دین رها ساخت و سبب شکوفایی استعدادهای او گشت، (۲) و یا منجر به محدود کردن جامعه و بازگرداندن آن به پارادایم های انسان ۱۴۰۰ سال قبل می گردد تا در چنان شرایطی آن نسخه های تاریخ گذشته، شفافبخش تلقی شوند. طبقه روحانیت در انتخاب بدیل دوم گسترش یافت. در این بدیل، وقتی لباس دین برای اندام بشر جدید کوتاه باشد به جای تعویض لباس، به بریدن دست و پای بشر جدید مبادرت می شود تا این لباس برازنده قامت بشر جدید شود. در واقع، انسان را دگرگون می کنند نه لباس او را. روحانیت نیز وظیفه خیاطی و رفوگری این انسان را به عهده دارد تا قامت او را به اندازه لباس دینی خود درآورد.

ویژگی چهارم روحانیت: تکفیر دگرانديشان

یکی دیگر از شاخصه های اندیشه روحانیت، قائل بودن به تسلیم و ایمان قبل از استدلال و شک است. لذا، بسیاری از مقولات دینی بطور کورکورانه اجرا می شوند. به عنوان مثال، دلیل و فلسفه احکام عملیه اسلام خارج از درک بشر تلقی شده و صرفاً بر اساس فرضیه "دستور الهی بودن احکام"، اجرای تعبدی آنها تجویز می شود. این نگرش ایمانی به مقوله شناخت انسان سبب می گردد تا اولاً- هرگونه شک و تجدید نظر در مسلمات دینی روحانیت نوعی شرک یا ارتداد تلقی شده و تحمل نگردد. ثانیاً- ارتباط روحانیت با سایر اندیشمندان، یک طرفه و آمرانه بوده و وظیفه اندیشمندان صرفاً سوال از روحانیت و پذیرفتن پاسخ باشد. در صورتی که پاسخ روحانیت مورد نقد اندیشمندان قرار گیرد ناقد به عنوان معاند و گمراه که در برابر نور هدایت روحانیت تسلیم نمی گردد مورد تکفیر قرار می گیرد. کینه تاریخی روحانیت به روشنفکران نیز ناشی از همین انتظار تسلیم داشتن از روشنفکران است. طبعاً اندیشه ایمانی در رویارویی با اندیشه های استدلالی ناتوان بوده و برای دفاع از خود به سلاح تکفیر پناه می برد تا احساس ناتوانی ایدئولوژیک خود را تسکین بخشد. سلاح تکفیر در صورتی که روحانیت به حاکمیت برسد با سلاح ترور و حذف مخالفان همراه می شود و استبدادی را ایجاد می کند که نظیر آن را فقط در قرون وسطی می توان یافت. آقای نواب صفوی پس از چند جلسه کوتاه با احمد کسروی نه تنها موفق به تغییر نظرات

کسروی نشد بلکه به دلیل برخورد علمی-استدلالی کسروی، تحت تاثیر نیز قرار گرفت و این تحت تاثیر قرار گرفتن خود را وسوسه شیطان تفسیر کرده و به جای اصلاح ناتوانی خود در گفتگوی ایدئولوژیک، مبادرت به ترور کسروی نمود. تکفیر، اگر موفق به تسلیم اندیشمندان نگردد به سلاح ترور تبدیل خواهد شد تا به حیات هر اندیشه مستقل از روحانیت خاتمه دهد.

نتیجه گیری

۱. روحانیت، یک طبقه و قبیله یا کاست است که دارای هویتی مستقل از تک تک اعضای روحانی تشکیل دهنده اش می باشد. شناخت ویژگیهای این طبقه سبب درک وحدت استراتژیک کلیه جناحهای روحانیت بر علیه هر نوع نوآوری ایدئولوژیک خواهد شد.

۲. طبقه روحانیت با ویژگیهایی که عنوان شد یک واقعیت ناخوشایند تاریخی در ایران است. حذف و سرکوب این طبقه یک اقدام فاشیستی و غیر دموکراتیک بوده و تنها راه حل این طبقه در ایران جدا کردن دین از دولت و قدرت می باشد. مردم باید حکومت خود را فارغ از صلاحدید و فیلتر روحانیت (شورای نگهبان) انتخاب کنند و به انحصار روحانیت در حکومت پایان داده شود. این مهم در حکومت دوگانه "انتصاب-انتخاب" امکان پذیر نیست و نوع حکومت آینده باید تحت نظارت سازمان ملل به فرایند گذاشته شود.

۳. قدرت طبقه روحانیت مدیون غیر علمی بودن جامعه و اندیشمندان آن است. لذا، رشد علوم و متدولوژی علمی به تدریج سبب پایان دادن به این تراژدی انسانی در جوامع دینی خواهد شد و به قربانی کردن انسان در پای یک دین و آئین خاتمه خواهد داد.